طلاق همیشه بهترین راه‌حل نیست

18 تیر 1403

مرد جوانی که از سرزنش‌های همسرش و مقایسه همیشگی او با باجناقش خسته شده بود برای طلاق به دادگاه خانواده رفت.

ایران نوشت: صبح یکی از روزهای گرم تابستان بود و زوج‌های زیادی در راهروهای طبقات دادگاه خانواده در انتظار نوبت رسیدگی به پرونده‌هایشان بودند که در این میان ناگهان صدای فریادهای مرد جوانی توجه حاضران را به خود جلب کرد. مرد جوان با صدای بلند می‌گفت: خسته شدم از بس سرکوفت شوهرخواهرت را به من زدی، مگه طلاق نمی‌خواستی چند دقیقه دیگه تحمل کن برای همیشه از دست هم راحت می‌شویم.
ناگهان سربازی از اتاق بیرون آمد و گفت: چه خبره آقا چرا داد می‌زنی اینجا دادگاه است. برای لحظاتی سکوت همه جا را فراگرفت، بعد هم منشی دادگاه زوج جوان را به داخل شعبه فراخواند.
پس از چند دقیقه قاضی رو به مرد جوان کرد و گفت: **چرا درخواست طلاق داده‌ای؟**
بهنام آهی کشید و گفت: خسته شدم از بس که همسرم مرا بی‌عرضه و بی‌لیاقت می‌داند. او دائم مرا با شوهرخواهرش مقایسه می‌کند و سرکوفت می‌زند. آقای قاضی، من وضعیت مالی بدی ندارم اما پولدار هم نیستم. از روز اول هم این خانم می‌دانست چه وضعیتی دارم. یک مغازه لباس‌فروشی کوچک دارم که با قسط و وام و قرض راه انداخته‌ام. اوایل که ازدواج کردیم اوضاع خوب بود، خودش می‌گفت عشق مهم‌تر است و اگر علاقه و احترام باشد بقیه مسائل حل می‌شود اما همین خانم که چنین اعتقادی داشت حالا بعد از 3 سال زندگی مشترک کم‌کم رنگ عوض کرده و از وقتی خواهرش ازدواج کرده زندگی ما سیاه شده است. شوهر خواهرش استاد دانشگاه و فردی تحصیلکرده و به اصطلاح اتو کشیده با وضع مالی خوب است.
از وقتی او وارد خانواده شد نگاه همه به من تغییر کرد. اوایل همسرم سرکوفت می‌زد که شوهر خواهرم دکتری دارد و تو لیسانس داری. بعد پا را فراتر گذاشت و در هر موضوعی مرا با او مقایسه می‌کرد از خرید هدیه و رفتن به مسافرت و وسایل زندگی بگیر تا مدل حرف زدن، نشستن و لباس پوشیدن.
خلاصه که مدام دارم با باجناقم مقایسه می‌شوم، در خانه ما مدام حرف اوست. من با باجناقم مشکلی ندارم اما از بس که همه رفتار و گفتار او را توی سر من زده‌اند ناخودآگاه به او حساسیت پیدا کرده‌ام.

همسرم و پدر و مادرش با من رفتار تحقیرآمیزی دارند، به او احترام می‌گذارند و مرا کوچک می‌کنند. من تا همین چند هفته پیش تحمل کرده و اعتراضی نمی‌کردم اما چند هفته پیش که همه خانه پدر خانمم دعوت بودیم وقتی دیدم برای باجناقم جشن تولد گرفته‌اند و سورپرایزش کرده‌اند خیلی ناراحت شدم چراکه درست یک هفته قبلش تولد من بود و دریغ از یک تبریک خالی؛ اما موضوعی که بیشتر عصبانی‌ام کرد این بود که همسرم برای من هدیه نخرید اما بدون هماهنگی با من از مغازه دوستم برای شوهر خواهرش یک ساعت گرانقیمت خریده بود. وقتی متوجه شدم دیگر نتوانستم تحمل کنم، راستش را بخواهید طاقت این همه توهین و بی‌احترامی را ندارم، جدا می‌شوم تا شاید این خانم هم به آرزویش برسد و با یک مرد تحصیلکرده و پولدار ازدواج کند.

قاضی با شنیدن این حرف‌ها با تعجب رو به همسر بهنام کرد و گفت: شما واقعاً چنین رفتاری با همسرتان دارید؟

#دکتر_کبری_درویش_پیشه

الهام کمی مکث کرد و گفت: در این حد که بهنام می‌گوید نیست اما خب شوهر خواهرم دکتر است و استاد دانشگاه. صدها دانشجو زیر دستش درس می‌خوانند، همه به او احترام می‌گذارند و کل فامیل روی او حساب می‌کنند. دوست دارم شوهر من هم مثل او باشد و همه قبولش داشته باشند، اما بهنام به او حسادت می‌کند و می‌گوید اصلاً حق نداری اسم او را در خانه بیاوری. به جای اینکه کاری کند خانواده‌ام او را بیشتر دوست داشته باشند با رفتارش باعث رنجش آنها می‌شود.

قاضی پس از شنیدن حرف‌های زوج جوان گفت: طلاق همیشه بهترین راه‌حل نیست. بهتر است یک فرصت دیگر به زندگی مشترک‌تان بدهید. اول دو ماه به کلاس‌های مشاوره بروید اگر مشکلتان حل نشد و نظر مشاور خانواده هم بر جدایی بود، آن موقع حکم طلاق شما را صادر می‌کنم.